



عبادت باید توأم با علم باشد وگرنه منزلت آن پائین می‌آید / رابطه ایمان و اسلام

ایمان و اسلام از جهت معنی و حکم با هم اتصال و پیوستگی دارند، لکن از جهت اسم و تفصیل با هم فرق می‌کنند ...

خبرگزاری مهر - گروه دین و اندیشه: ایمان و اسلام از جهت معنی و حکم با هم اتصال و پیوستگی دارند، لکن از جهت اسم و تفصیل با هم فرق می‌کنند و اصولاً هر مؤمنی مسلمان است و شرط مسلمان بودن او توأم شدن قول و عقل است. در بینش اسلامی، علم و عبادت، دو رکن و گوهر گرانبهایی هستند که به خاطر آن، خداوند متعال، کتب آسمانی را فرستاده و انبیاء را مبعوث کرده است. بلکه می‌توان گفت به خاطر علم و عبادت است که زمین و آسمان و هرچه در آنهاست خلق شده و در شرف و عظمت علم، همین سخن خدای عزوجل بس که فرموده است: **171#&** خداوند کسی است که هفت آسمان و زمین را خلق کرده است و در آنها امر خود را فرو فرستاده تا بدانید که خدا بر هر چیز قادر است و علم او بر همه چیز احاطه دارد» (سوره طلاق/آیه 12) و در اهمیت عبادت نیز همین آیه بس که فرمود: **171#&** جن و بشر را نیافریدیم مگر برای آنکه عبادت کنند. «(سوره ذاریات/آیه 56)

بنابراین حق این است که آدمی جز با این دو نیندیشد و جز برای آنها خود را به سختی و زحمت نیاندازد و واقع مطلب اینست که هرچه جز علم و عبادت باشد باطل است و خیری در آن نیست و سودی به حال بشر ندارد. معلوم است که عبادت باید توأم با علم باشد وگرنه منزلت آن پائین می‌آید و مطابق آنچه در بالا گفتیم، نمی‌باشد. از پیامبر اکرم(ص) در شرف و فضیلت علم، سخنانی ثبت شده است که ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. نبی اکرم(ص) فرموده است: **171#&** برتری و فضیلت عالم بر عابد همچون برتری و فضیلت من است نسبت به کمترین و کوچک‌ترین فرد شما» و نیز فرموده است: **171#&** یک نگاه کوتاه به چهره عالم برای من، دوست داشتنی‌تر است از عبادت یک سال» علامه مجلسی در کتاب **171#&** بحارالانوار» در فصل علم باب چهارم از علی(ع) نقل می‌کند که فرمود: **171#&** نظری به سوی عالم، نزد خدای متعال بهتر است از یکسال اعتکاف در خانه کعبه.

شرافت و عزت مقام علم و عالم تا بدان پایه است که در بهشت خدا نیز عالمان مقامی برتر و بالاتر از دیگران دارند. رسول اکرم(ص) خطاب به یاران خویش فرمود: **171#&** می‌خواهید به شما بگویم که شریف‌ترین اهل بهشت چه کسانی هستند؟ گفتند بله یا رسول الله(ص)، فرمود: **171#&** آنها علمای امت من هستند» و از امام باقر(ع) نیز روایت شده که فرمود: **171#&** عالمی که مردم از علم او بهره‌مند شوند افضل از هفتاد هزار عابد است» اما پیداست آن علمی که مردم از آن بهره برند باید توأم با عبادت باشد و علمی که منتهی به عبادت و پرستش خدا نشود، بیهوده است. بنابراین، علم به منزله درخت می‌باشد و عبادت همچون میوه‌ای از میوه‌های آن. کمال درخت، به میوه دادن و به ثمر نشستن است و از اینجاست که انسان باید از هر دوی این امور، بهره و نصیب داشته باشد.

نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است، این است که مقصود از علم، علم دین است. یعنی شناخت حقیقی ذات و صفات و افعال خداوندی و ملائکه و کتب و انبیاء او و علم به آخرت و روز جزا. قرآن کریم می‌فرماید: **171#&** پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش به وی وحی شد، ایمان آورد و مؤمنین همگی ایمان آوردند به خدا و فرشتگان او و به کتبی که نازل کرد و به رسولانش» (بقره/آیه 285) و باز در جای دیگر می‌فرماید: **171#&** ای کسانی که - (به زبان) - ایمان آورده‌اید - (از روی حقیقت و دل هم) - ایمان بیاورید به خدا و رسول او و کتابی که به رسول خود فرستاد (قرآن) - و کتابی که پیش از این فرستاده شد - (تورات و انجیل و...) - و هر که به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و رسولان و روز قیامت کافر شود، سخت به گمراهی فرو مانده و از راه نجات و سعادت، دور افتاده است» (نساء/آیه 136)

بازگشت ایمان نیز به علم است، زیرا ایمان عبارت است از تصدیق کردن چیزی، آنچنان که حقیقت آن چیز است و این امر مستلزم آن است که آدمی به اندازه وسع و طاقت انسانی‌اش، اشیاء را چنان که هست دریابد و این همان معنی علم است، در مقابل ایمان، کفر قرار دارد که یعنی پوشیدن و پنهان کردن است و بازگشت کفر به جهل است. بنابر این، ایمان در قرآن مجید مبتنی است بر تصدیق این پنج چیز یعنی خدا و رسول و فرشتگان و کتب آسمانی و روز جزا، حتی اگر شده به صورت کلی و اجمالی شناخت این پنج چیز، اضطراری و الزامی است. و سخن پیامبر اکرم(ص) که فرمود: **171#&** طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة» اشاره به وجوب و ضرورت این علم است. لکن این ضرورت و وجوب، مشروط به قدرت توانایی انسان است و خداوند سبحان، خود فرموده است: **171#&** خداوند هیچ کس را جز به اندازه وسع و طاقتش تکلیف نمی‌کند. «(بقره/آیه 286) لذا از اینجاست که علم و ایمان افراد نسبت به هم متفاوت است و شدت و ضعف آن فرق می‌کند و به همین دلیل، علمای اسلامی بر این عقیده‌اند که علم و ایمان زیادت و نقصان دارد و ایمان و علم بعضی، بالاتر و بیشتر از بعض دیگر است. امام صادق(ع) فرموده است: **171#&** ایمان دارای حالات و درجات و طبقات و منزلی است. نوعی از آن، ایمان تام و تمام است و نوعی دیگر، ایمان ناقص که نقصان آن، آشکار است و نوعی دیگر، درجات میان این دو است.»

دلیل اینکه ایمان، شدت و ضعف دارد به جهت علمی است که حیات و زندگی دل آدمی بدان بسته است و علم، نوری است که در قلب انسان پیدا می‌شود و به واسطه آن هرچه به ایمان آدمی افزوده گردد، حجاب‌های میان او و خدایش کمتر می‌شود و هرچه جاهل‌تر باشد، از خدای خود دورتر است و افزایش و کاهش ایمان بر حسب علم آدمی است. البته ذکر این نکته، ضروری است که منظور از علم، زیاد بودن دانسته‌ها نیست، زیرا هستند کسانی که دانش و اطلاعات علمی فراوان دارند، اما در ظلماتی‌ترین درجات حجاب نسبت به خدای خود قرار دارند و هرچه بر علمشان افزوده شود، گمراه‌تر و دورتر می‌شوند. لذا منظور از علم در اینجا آن نور معنوی و باطنی است که در ضمیر انسان قرار می‌گیرد.

171#؛ وقتی آیات حکمت خداوندی بر آنان تلاوت شود بر ایمانشان افزوده می‌گردد و (با زبان صدق و اخلاص به خدای خود) می‌گویند پروردگارا! علم مرا زیاد بگردان» و هرچه حجاب‌های جهل از دل آنان برداشته شود بر نور ایمانشان افزوده می‌گردد تا آنجا که باطن و ضمیرشان گشوده می‌شود و به حقیقت اشیاء آگاه می‌شوند و درهای عالم غیب بر آنان گشوده می‌گردد و به صدق انبیاء و آنچه که آنها از آن خبر داده‌اند، ایمان می‌آورند و در دلشان انگیزه‌ای برای عمل به آنچه که مأمور شده‌اند و پرهیز از آنچه که از آن نهی شده‌اند، پیدا می‌شود و نور اخلاص فاضله و صفات و خصائل پسندیده بر نور ایمانشان اضافه می‌شود و این است معنی نور علی نور.

چنانچه هر عبادتی به نحو شایسته و توأم با صدق و اخلاص انجام پذیرد، قلب آدمی را آنچنان صفا و روشنی می‌بخشد که بیشتر موجب پذیرش انوار عالم غیب می‌شود و بر معرفت و یقین او بیشتر افزوده می‌گردد و همین معرفت و یقین او را به سوی عبادت‌های بیشتر و بیشتر می‌کشد و مثال این قضیه، مثال آدمی است که چراغی در دست گرفته و در تاریکی راه می‌پیماید. هر چه چراغ بیشتر نورافشانی کند و پیش پایش را بنمایاند، او پیش‌تر می‌رود و پیش‌تر رفتن او سبب روشن شدن قطعه دیگر از راه می‌شود و روشن شدن راه او را باز جلوتر می‌راند تا آنجا که به مراتب عالی کمال می‌رساندش. در حدیث نبوی وارد شده است که: 171#؛ من علم و عمل بما علم ورثه الله علم مالم یعلم» یعنی هر که بداند و عمل کند به آنچه می‌داند خداوند، علم آنچه را که نمی‌داند به او می‌دهد و باز فرموده است: 171#؛ ما من عبد الا و لقلبه عینان و هما غیب یدرک بهما الغیب، فاذا اراد الله بعبد خیرا فتح عینی قلبه خیری ما هو غائب عن بصره» یعنی هیچ بنده‌ای از بندگان خدا نیست که دل او دارای دو چشم - علم و ایمان - نباشد و این دو چشم ناپدیدند و با آنها می‌توان عالم غیب را انکار کرد. پس وقتی خدا در حق بنده‌ای اراده خیر کند، این دو چشم، دل او را می‌گشاید و آدمی آنچه را که از دیدگانش غایب است، می‌بیند.

در اینجا ناگزیر از ذکر نکته‌ای باریک و پیچیده هستیم و آن نسبت میان 171#؛ ایمان» و 171#؛ اسلام» (مسلمان بودن) است. در تاریخ تفکر اسلامی طبقات مختلف علماء و دانشمندان اعم از فیلسوف و فقیه و متکلم و عارف در معنا و مفهوم و مصداق این دو لفظ، تحقیقات و باریک‌اندیشی‌های بسیار کرده و هر کدام به تفاوت دانش و بینش و یا ذوق و حال، مناسبت‌هایی میان این دو قائل شده‌اند.

حقیقت امر این است که ایمان و اسلام از جهت معنی و حکم با هم اتصال و پیوستگی دارند، لکن از جهت اسم و تفصیل با هم فرق می‌کنند و اصولاً هر مؤمنی مسلمان است و شرط مسلمان بودن او توأم شدن قول و عقل است. در مورد این مسأله گروهی معتقدند که ایمان همان مسلمان بودن است و تفاوت درجات آن نفی می‌کنند و سخن این گروه نزدیک به سخن فرقه 171#؛ مرجئه» است نام فرقه 171#؛ مرجئه» که از فرقه‌های 171#؛ کلامی» اسلام از لفظ 171#؛ ارجاء» گرفته شده و ارجاء به معنی تأخیر است و 171#؛ مرجئه» به کسانی گفته می‌شود که نه مانند 171#؛ خوارج» حکم به کافر بودن 171#؛ مرتکب گناهان کبیره» می‌کنند و نه مانند 171#؛ معتزله» معتقدند که آنها نه کافرنند و نه مؤمن، بلکه فاسق‌اند. در واقع 171#؛ مرجئه» وضعیتی ما بین 171#؛ خوارج» و 171#؛ معتزله» دارند. آنها معتقدند مسلمانانی که مرتکب گناهان کبیره می‌شوند، می‌توانند مؤمن باشند، زیرا ایمان، پیمان قلبی است و عمل، جزء ایمان نیست تا شرط تحقق آن باشد و بنابر این، ارتکاب گناهان کبیره، صفت ایمان را از آن سلب نمی‌کند و لذا حالت و وصف آنان حالت 171#؛ ارجاء» و تأخیر است و میان عفو و عذاب، معطل و منتظرند و کارشان به دست خداست که ببخشدشان و یا عذابشان بدهد.

در هر حال پیدایش چنین آراء و عقایدی در اسلام، راه‌گیزی شد برای حکام و سلاطینی که نسبت به آداب و احکام دینی، بی‌پروا بودند و برای آنکه خود را از زیر ضربات پی‌در پی خوارج و یا فقها و محدثینی که آنها را متهم به فسق و کفر می‌کردند بیرون بکشند، به سوی فرقه‌های گوناگون کشیده شدند و فرقه‌بازیهایی کلامی را وسیله‌ای برای جلوگیری از سقوط خود قرار دادند و از عمل به تکالیف و قوانین قطعی و گریز ناپذیر اسلام، طفره رفتند و از همین رو بود که وقتی عقاید 171#؛ مرجئه» شایع شد، حکام فاسد و فاسق، از آن اسلامی ساختند بر ضد حمایت خوارج و دیگران، چرا که از يك سو خوارج، آنها را متهم به کفر می‌کردند و از سوی دیگر نیز فقهای بلند پایه اسلام آنان را به خاطر ظلم‌ها و فسادهایشان مستحق عقاب و مجازات می‌شمردند و در این میان بود که 171#؛ مرجئه» آنها را از مؤمنین قلمداد می‌کردند آنان را از مجازات در امان می‌داشتند از این روست که می‌بینیم حکام و سلاطین جابر، علاقه فراوانی برای ترویج و اشاعه این قبیل اعتقادات داشتند چرا که لازم بود در وقتی که افتتاح اعمال آنان را از حد می‌گذشت، کسانی باشند که به

طور ظاهر، آنها را موصوف، به ایمان کنند تا اینکه هم از تکفیر خوارج در امان باشند و از متهم شدن به فسق و نفاق از طرف فقهای بزرگ. دلیل بر ارتباط این قبیل عقاید با سیاست‌های روز، یکی نیز اینست که پادشاهان و سلاطین، کسانی را که مروج و مدافع این قبیل اعتقادات بودند، به خود نزدیک می‌کرده و پستهای دولتی به ایشان می‌بخشیده‌اند.

به هر حال نظرات فرقه‌های اسلامی در باب حقیقت ایمان، به شرت مختلف و متفاوت است. از نظر «؛اشاعره» و فقها، ایمان عبارت است از تصدیق رسول اکرم و هر آنچه که کلاً و جزئاً برای ما برای ما آورده است. محدثین، دیک نکته دیگر بر این تعریف اضافه کرده‌اند و آن، عمل به ارکان دینی است. از نظر «؛جهمیه» و گروهی از فقه‌ها، ایمان عبارت است از معرفت خدا و رسول و در این تعریف، یک نکته را به طور ضمنی می‌توان پی برد و آن این است که اگر ایمان، عبارت باشد از شناخت خدا و رسول، پس کسی که خدا و رسول را بشناسد اما شهادتین را ادا نکند، مؤمن است و این، یکی از اشکالاتی است که منطقاً به این تعریف، وارد است. از نظر خوارج، ایمان عبارت است از عمل به آنچه که پیامبر(ص) برای ما آورده است اعم از واجبات و مستحبات. از طرف دیگر، اکثر «؛معتزله» معتقدند که ایمان بر سه پایه استوار است: تصدیق، اقرار و عمل، یعنی تصدیق به قلب، اقرار به زبان و عمل به ارکان، و هیچ کس موصوف به صفت ایمان نمی‌شود مگر آن که این سه خصلت در او یک جا جمع باشد و لذا کسی که مرتکب گناه کبیره شود، مؤمن نیست زیرا ایمان، متکی به تصدیق و عمل است همچنان که اگر کسی اقرار به شهادتین کند، از مرز کفر خارج می‌شود و دیگر عنوان کافر بر او صادق نیست لکن مؤمن هم به حساب نمی‌آید. و عنوان مسلمانی برای او جز برای تمایز از «؛اهل ذمه» و مشترکین نیست و نباید وصف اسلام را برای او به حساب مدح و تکریم گذاشت.

حکیم بزرگوار، خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب «؛تجريد الکلام» می‌فرماید: «؛ایمان تصدیق به قلب و اقرار به زبان است. تصدیق به قلب، به تنهایی کافی نیست به دلیل این سخن خدای تعالی که فرمود: «؛جحدوا بها و استیقنوها انفسهم» یعنی در باطن و قلب خویش به آیات الهی یقین داشتند اما بدان اقرار نمی‌کردند و انکار می‌نمودند و اقرار زبانی هم به تنهایی کافی نیست، بنابراین آیه قرآن که می‌فرماید: (اعراب گفتند که ما ایمان آوردیم، بگو چنین نیست و شما قلباً ایمان نیاورده اید بلکه بگوئید در ظاهر گردن نهادیم و مسلمان شدیم.)»

فقیه و محدث بزرگوار، مرحوم «؛ملا محسن فیض کاشانی» در تفسیر آیه فوق (آیه 14 سورة حجرات) می‌نویسد: «؛ایمان عبارت است از تصدیق و اعتماد و اطمینان به آیات الهی و آنچه پیامبر(ص) از نزد خدا آورده است و اسلام عبارت است از گردن نهادن و ترك مخاصمه و اداء شهادتین» و سپس در شرح و بیان این آیه شریفه، احادیثی از کافی ذکر می‌کند. به طوری که از همین آیه فوق، استفاده می‌شود، خدای متعال میان ایمان و اسلام، فرق قایل شده است و این فرق همانا فرق میان ظاهر و باطن و آشکار و نهان و درون و بیرون است.

بطوری که مفسرین نوشته‌اند این آیه در شان قبیله «؛بنی‌اسد بن خزیمه» نازل شده است. مؤلف تفسیر «؛کشف الاسرار و عدة الابرار» می‌نویسد: («؛بنی‌اسد بن خزیمه» قومی بادیه نشین بودند. در سال قحطی به مدینه آمدند و به ظاهر، کلمه شهادت می‌گفتند و اسلام می‌نمودند، اما به باطن، نفاق داشتند و مخلص نبودند و در راه مدینه تباہ کاری کردند و نرخها گران می‌کردند و آنکه به اسلام خویش بر رسول، منت می‌نهادند و می‌گفتند، ما که آمدیم به جملگی آمدیم با عیال و فرزندان و بارو بنه خویش، نه چون قومهای دیگر که تنها آمدند و هنگامی که هر گروهی از عرب با تو قتال می‌کردند ما با تو قتال نکردیم و بر رسول(ص) منت می‌نهادند که ما مؤمنانیم و از وی عطا و صدقه می‌خواستند تا اینکه پروردگار عالم در شأن ایشان، این آیت فرستاد که فرمود: «؛یا محمد، ایشان را بگو که شما ایمان نیاوردید که ایمان تصدیق دل است و اخلاص و تصدیق و اخلاص نیز در دلهای شما نیامده، بلکه به ظاهر مسلمانی و ظاهراً کلمه شهادت ادا می‌کنید، لکن این از ترس کشته شدن و اسارت است که از در اطاعت و انقیاد وارد شده اید».

در کافی شریف از امام صادق(ع) روایت شده که فرمود: «؛الاسلام یحقن به الدم و تودی به الامانة و تستحل به الفروج و الثواب علی الایمان» یعنی اینکه به وسیله مسلمان شدن جان محفوظ است و ادای امانت می‌شود و فروج بدان حلال می‌گردد ولی ثواب آخرت بر ایمان است. در کافی شریف روایت دیگری است از جمیل بن دراج که می‌گوید از امام صادق(ع) درباره آیه 14 سورة حجرات سؤال کردند. امام فرمودند: «؛الاتري ان الایمان غیر الاسلام: آیا نمی‌بینی که ایمان غیر از مسلمان بودن است.»

در روایت دیگری، امام در پاسخ مردی که از ایشان راجع به ایمان و مسلمانی و فرق میان آن دو سؤال کرده بود، می‌فرماید: اسلام همان ظاهر وضعی است که مردم مسلمان برآند، یعنی گواهی بر اینکه جز خدا چیزی شایسته پرستش نیست و او یگانه است و شریک ندارد و اینکه محمد(ص) بنده و رسول اوست و برپاداشتن نماز و دادن زکاة و حج کردن خانه خدا و روزه گرفتن ماه رمضان این است اسلام و سپس فرمود ایمان، «؛معرفت» این امر است با این وضع و اگر بدان‌ها اقرار کند و این امر (یعنی امامت) را نشناسد، در آن صورت، مسلمان گمراهی است. مجلسی در شرح این روایت می‌گوید: «؛از این خبر معلوم می‌شود که میان ایمان و اسلام (مسلمانی) دو فرق است. اول اینکه اسلام همان انقیاد و پیروی ظاهری است و تصدیق و ادعان قلبی و بلکه قطعی دارد. دوم اینکه ایمان، اعتقاد به ولایت، معتبر است و در اسلام، چنین نیست و ذکر اعمال (نماز و روزه و حج و زکوة) برای این است

که این اعمال در ایمان، شرط هستند و یا اینکه اعتقاد به آنها شرط ایمان است.»

از اینجاست که معلوم می‌شود ایمان به باطن و قلب و ضمیر آدمی تعلق دارد و مقر و جایگاه آن، دل انسان است و مسلمانی، به ظاهر و حرکات و رفتار تعلق دارد. صاحب تفسیر کشف الاسرار در ذیل تفسیر آیه سابق الذکر می‌نویسد: مصطفی(ص) فرمود: «#171؛ الاسلام علائیه و الایمان سریره: اسلام، آشکار است و ایمان، نهان.» اسلام آن است که خلق از تو ببینند. ایمان آن است که خالق از تو شناسد. اسلام با خلق است و ایمان با خالق اسلام، شریعت است و ایمان، حقیقت اسلام پوست است و ایمان، مغز اسلام سود است و ایمان، سرمایه اسلام صدف است و ایمان در وی «#171؛ در» اسلام لوح است و ایمان نبشته. اسلام، قدح است و ایمان، شراب. اسلام زبان است و ایمان، کلمه. چون از خود حکایت کنی چنین گوی: مسلمانم بحکم، مؤمنم به امید. نکته‌ای که تذکر آن در اینجا لازم می‌باشد، این است که ایمان و اسلام (مسلمان بودن)، فرق هست اما تضاد نیست. ایمان و اسلام، دو معنی متفاوتند لکن ضد یکدیگر نیستند که نتوان آن دو را با هم جمع کرد.

#171؛ ابوالفتوح رازی» در تفسیر «#171؛ روح الجنان» در ذیل آیه مذکور می‌گوید: «#171؛ ما نگفتیم که ایمان، ضد اسلام است تا جمعشان به یک جای درست نباشد، بلکه گفتیم که ایمان، جزو است و معنی این دیگر است و معنی آن دیگر.» مراد از این که گفته است ایمان، جزء اسلام است این است که نسبت میان این دو اعم و اخص است و ایمان و مسلمان بودن را باید به صورت دو دایره محیط و محاط تصور کرد که مسلمان بودن، محیط است و ایمان، محاط به عبارت دیگر، هر مؤمنی مسلمان است لکن هر مسلمانی مؤمن نیست، چرا که منافقان به طور کلی حکمشان در ظاهر، مسلمان بودن است اما مؤمن نیستند. بنابراین، از لحاظ ظاهری، تعداد و کمیت مسلمانان به عدد نفوس آنهاست اما تعداد مؤمنان را خدا می‌داند. به همین مناسبت در کافی شریف جلد سوم، صفحه 47 حدیثی است که: «#171؛ حرمان بن اعین گوید شنیدم امام باقر(ع) می‌فرمود: ایمان، چیزی است که در دل جا کند و بنده را به خدای عزوجل بکشاند و طاعت و تسلیم به امر خدا هم مصدق او باشد و اسلام، گفتار و کردار ظاهری است که جمع مردم برآند از همه دستجات و مسلمین، و به وسیله همین اسلام ظاهری است که جانها محفوظ است و میراث اجرا می‌شود و اتفاق دارند بر نماز و زکاة و روزه و حج و به همین جهت، از کفر بیرون می‌روند و به اسلام، نسبت دارند. اسلام، شریک و ملازم ایمان نیست ولی ایمان، شریک و ملازم اسلام است و این هر دو در گفتار و کردار با هم جمع می‌شوند.

چنان که خانه کعبه در مسجدالحرام است ولی همه مسجدالحرام در خانه کعبه نیست و همچنین ایمان، شریک و ملازم اسلام و در حرم اسلام است ولی اسلام شریک و ملازم ایمان نیست و خدای عزوجل هم فرمود(14/حجرات) «#171؛ اعراب گفتند ما ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاورید، بگوئید مسلمان شدیم و هنوز ایمان در دلتان در نیامده است.» فرموده خدای عزوجل، راستترین گفتارهاست. گفتیم آیا برای مؤمن، فضلی است بر مسلم. در چیزی از فضائل و احکام و حدود و غیر آنها؟ فرمود نه، آنها در این باره یکسانند ولی مؤمن بر مسلم برتری دارد در کردارش و تقربى که به خدای عزوجل فرماید(آیه 160- سوره انعام) هرکه حسنه آورده، ده برابر دارد و شما معتقدید که همگی اتفاق دارند بر نماز و زکوة و روزه و حج با مؤمن؟ فرمود مگر نه آنست که خدای عزوجل فرمود: «#171؛ بیفزاید برایش برابری بسیار» (آیه 245/سوره بقره) پس مؤمنان باشند که خدای عزوجل برایشان حسنات را چند برابر کند، برای هر حسنه هفتاد برابر، این است فضل مؤمن، و بیفزاید خدا به حسنات او به اندازه درجه ایمانش برابری بسیار، و خداوند با مؤمن هرچه خوبی خواهد، کند. گفتیم بفرمائید هر که در اسلام درآید، در ایمان وارد نیست؟ فرمود نه، ولی نسبت به ایمان دارد و از کفر رسته است و من برای تو مثلی بیاورم که فضل ایمان را بر اسلام بفهمی. بگو اگر تو دیدی مردی در مسجدالحرام است، گواهی می‌دهی که او را در خانه کعبه دیدی؟ گفتیم این برای من جایز نیست، فرمود اگر مردی را در خانه کعبه دیدی گواهی می‌دهی که او وارد مسجدالحرام شده؟ گفتیم آری، فرمود این چگونه است؟ گفتیم او نتواند وارد کعبه شود تا در مسجد در آید، فرمود درست فهمیدی و خوب گفتی. سپس فرمود ایمان و اسلام نیز چنین است.

قرآن کریم به دنبال همان آیه مورد بحث در سوره حجرات صفت مومنان را بیان کرده و حد و حدود ایمان را به طرز رسا تعریف می‌نماید. آیه 15 سوره حجرات چنین است: «#171؛ بدرستی که مؤمنین کسانی اند که ایمان آوردند به خدا و رسول او و سپس شك نکردند و جهاد کردند با جان و مالشان در راه خدا و آنها را راستگویند.»

شیخ عارف «#171؛ محی الدین بن عربی» در تفسیر این آیه می‌گوید: «#171؛ پس از آنکه خداوند در آیه قبل میان ایمان و اسلام فرق گذاشت و بیان داشت که ایمان، لطیفه ای باطنی و قلبی است و اسلام، رفتاری ظاهری و بدنی، پس از آن اشاره فرمود به ایمان معتبر حقیقی که عبارت است از یقین ثابت و مستحکم در قلب یقینی که هیچ شك و شبهه ای آن را نیالوده و مرور ایام و حوادث روزگار، آنرا متزلزل نمی‌کند و لذا مؤمنان، کسانی هستند که اهل یقین اند و باورهایشان یقینی است و ملکه یقین بر دل و جان آنها مسلط است و روح آنها به نور یقین، روشن است و این صفت قلبی در آنها ریشه ای عمیق و محکم دارد آنچنان که از شدت اعتقاد و اطمینان به خدای خود، آثار آن در اعضا و جوارحشان پیدا می‌شود و آنان جز به حکم این اعتقاد یقینی، کاری نمی‌کنند و رفتارشان مسخر تصدیقات قلبی شان است و از اینجاست که جان و مال خویش را برای پروردگارشان و جلب رضایت او درمی‌بازند و به جهاد با دشمنان خدا و رسول برمی‌خیزند چرا که در دل خویش، نسبت به حقانیت هر آنچه که رسول اکرم(ص) آورده، شك و تردید ندارند و گذشت از جان و مال در راه خدا، نشان یقین راسخ آنهاست و آنها را صادق و راستگویند و برای آنکه اثر صدق و

راستی آنان در اعضاء و جوارحشان (عبادات و طاعات) ظاهر شده و رفتار و کردارشان دلیل بر صدق گفتارشان است.»

دکتر پریش کوششی، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد

منابع:

1- قرآن کریم

2- بحارالانوار علامه مجلسی

3- تاریخ فلسفه اسلامی هانری کربن

4- تجرید الکلام خواجه نصیر طوسی

5- تاریخ فلسفه در جهان اسلام، حنا الفاخوری

*نویسنده: دکتر پریش کوششی، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی